

ستاره عشق

نویسنده:

زینب باقری

۱۴۰۲

سرشناسه	: باقری ، زینب، ۱۳۶۳ -
عنوان و نام پدیدآور	: ستاره عشق/ نویسنده زینب باقری.
مشخصات نشر	: اصفهان: هرمان، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۱۵۲ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک	: 978-622-7693-87-4
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
	Persian fiction -- 20th century
رده بندی کنگره	: ۷۹۶۳PIR
رده بندی دیویی	: ۳/۶۲فا۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۱۰۴۳۴۲



اصفهان - خیابان چهارباغ بالا - نرسیده به زمزم - پلاک ۲؛ شماره تماس: ۰۹۱۳۱۱۷۲۶۴۲

نام کتاب:	ستاره عشق
نویسنده:	زینب باقری
مدیر تولید:	سیدمحمدرضا سمسارزاده
سال چاپ:	۱۴۰۲
نوبت چاپ:	اول
صفحه آرا:	الویرا صیامی
طراح جلد:	الویرا صیامی
پایگاه اینترنتی:	www.iranpub.com
شماره استاندارد بین المللی کتاب:	۹۷۸-۶۲۲-۷۶۹۳-۸۷-۴
تیراژ:	۱۰۰۰ جلد
قیمت:	۱۴۵۰۰۰ تومان

«کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر محفوظ و مخصوص پدیدآورنده است»

به نام دارنده هستی

پشت هیچستانم

پشت هیچستان جایی است

پشت هیچستان رگ‌های هوا؛ پر قاصدهایی است

که خبر می آرند؛ از گل وا شده ی دورترین بوته ی خاک

روی شن‌ها هم؛ نقش‌های سم اسبان سواران ظریفی است که صبح

به سر تپه‌ی معراج شقایق رفتند

پشت هیچستان؛ چتر خواهش باز است

تا نسیم عطشی در بن برگی بدود

زنگ باران به صدا می آید

آدم اینجا تنهاست

و در این تنهایی؛ سایه‌ی نارونی تا ابدیت جاری است

به سراغ من اگر می آید

نرم و آهسته بیایید؛ مبادا که ترک بردارد

چینی نازک تنهایی من ...

سهراب سپهری

ستاره عشق

تقدیم به تک صلیب کلیسای وجودم؛ مادرم: مامان کنیز و مامان خانمی

تقدیم به دست‌های پینه بسته‌ی پدرم؛ بابا غضنفر

تقدیم به همه کسانی که به من انرژی آغاز کردن را دادند.

فصل اول

فصل اول / ۹

راستش را بخواهید این داستان برگرفته از واقعیتی است که بالقوه است و به فعلیت نرسیده است. هر چند می گویند در این قرن که قرن ماشینی خوانده می شود؛ عشق شرقی نیز از اعتبار خود افتاده است که واقعاً کمیاب شده است یعنی عشق عاشقانی چون لیلی و مجنون؛ خسرو و شیرین؛ مولانا و شمس تبریزی وجود ندارد اما من با این نظر مخالفم چون باور دارم خدا با عشق ما را آفرید و عشق با وجود انسان سرشته شده است. یا به قول ابوسعید ابوالخیر می فرماید:

از شبنم عشق خاک آدم گل شد صد فتنه و شور در جهان حاصل شد
چون نشتر عشق بر رگ روح زدند یک قطره فرو چکید و نامش دل شد

اگر انسان بخواهد عاشق پاکباز باشد؛ می شود ولی وقتی در خط عشق افتاد چاره‌ای جز ادامه دادن ندارد. انگار چیزی هست این وسط که نمی‌گذارد و روح را می‌کشد سمت این مرداب که روز به روز گرفتارترشی و نفست را می‌گیرد و تو را که خامی؛ پخته می‌کند که قطعاً هم اگر وصالی نباشد باعث خودشناسی توست. شاید برای شما هم پیش آمده باشد که معشوقه تان بی وفا باشد یا اعتنایی نکند شاید هم نهایتاً می‌گویید ولم کن و بی خیال می‌شوید اما اگر عزیزتر باشد در اینصورت می‌گویید امکان ندارد که عشق خوشبختی باشد؛ جهنم است.

اگر این عشق وابستگی نباشد قطعاً خودشناسی را در پی دارد همانطور که دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب پله پله تا ملاقات خدا می‌گوید: مولانا اعتقاد داشت همه ناراحتی‌ها و دلتنگی‌های از دل نهادگی به این دنیا است؛ مردی آن باشد که آزاد باشی از این جهان و در رنگی که بنگری و هر مزه‌ای که بچشی بدانی همیشگی نباشد و در نهایت به جای دیگر روی.

این نهایت تواضع و خاکساری او بود که خویشتن را از خود خالی کرده بود و به مرتبه فنا رسیده بود.

می‌گفت: مرغ چون از زمین بالا پرد اگر چه به آسمان نرسد؛ همین قدر هست که از دام دور باشد و درویشی را تا آنجا که انسان را به بیکاری و دریوزگی سوق ندهد مایه سبکباری دل و تعالی روح می‌دانست و درویشی واقعی را عبارت از بی تعلقی می‌دانست و درویشی واقعی را عبارت از بی تعلقی می‌دانست.

من هم اگر به عشقم در این دنیا نرسم باکی نیست؛ چون لااقل خدایم را بیشتر شناختم تا حدودی فهمیده‌ام که وجودم ارزش بیشتر از اینها را دارد و در کل هر عشق پاکی روزی به اصل و مبدأ آن یعنی کسی که آن را آفریده است می‌رسد.

مولانا می‌گوید:

فصل اول / ۱۱

بشنو این نی چون شکایت می کند از جدایی‌ها حکایت می کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

وقتی عاشق؛ معشوقه را می‌بیند اضطرابی وجود او را فرا می‌گیرد که کمتر خود
را احساس می‌کند چون پخته نشده است و گرنه از خود غایب می‌شود و در
وجود معشوقه محو می‌شود چون وجودش بخاطر وجود اوست.

سر من از ناله‌ی من دور نیست

لیک چشم و گوش را آن نور نیست

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست

لیک کس را دید جان دستور نیست

آتش است این بانگ ونای نیست باد

هر که این آتش ندارد نیست باد

...